

احکام حقوقی مرگ مغزی



یکی از موضوعاتی که از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد توجه متخصصان علم پزشکی و علمای حقوق را به خود جلب کرده، آسیب‌های مغزی است که تحت عناوینی همچون اغمای خاص یا مرگ مغزی مطرح می‌شود.

یکی از موضوعاتی که از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد توجه متخصصان علم پزشکی و علمای حقوق را به خود جلب کرده، آسیب‌های مغزی است که تحت عناوینی همچون اغمای خاص یا مرگ مغزی مطرح می‌شود.

به گزارش «تابناک» مرگ به معنای جان سپردن است. در واقع مرگ، توقف قطعی و غیرقابل برگشت اعمال قلبی-عروقی، تنفسی و حسی-حرکتی است که از بین رفتن سلول‌های مغزی بر وجود آن صحه می‌گذارد. یکی از انواع مرگ، مرگ مغزی است که تشخیص آن می‌تواند به توقف مراحل درمانی پزشکی و حذف تجهیزات حمایتی مصنوعی منجر شود. علاوه بر این، امروزه به جهت ارتباط این موضوع با فرآیند اهدای عضو، نظام حقوقی تلاش کرده است تا وضعیت این گونه افراد را روشن سازد و احکام مربوط به آن‌ها را معین کند.

مرگ مغزی از نگاه علم پزشکی

مرگ مغزی عبارت است از آسیب و تخریب غیرقابل جبران نیم‌کره‌ها و ساقه‌ها و مغز، که وظیفه کنترل فعالیت‌های تنفسی و قلبی و عروقی و مغزی را بر عهده دارد. به عبارت دیگر مرگ مغزی به حالتی اطلاق می‌شود که کلیه فعالیت‌های ساقه و قشر مغز هم زمان و به صورت دائمی از بین رفته و این امر توسط معاینات تخصصی و در چندین نوبت احتمالی به اثبات رسیده باشد.

فردی که دچار مرگ مغزی شده است درک و هوشیاری و حرکت بدنی (ارادی و غیرارادی) نخواهد داشت و در عضلات او یک نوع شلی و فلجی ایجاد می‌شود. نکته مهم آن است که از نظر علم پزشکی شخص مبتلا به مرگ مغزی، مرده تلقی می‌شود. چرا که پزشکان معتقد هستند تپیدن قلب این دسته از افراد و حرکت برخی از ارگان‌های بدن آن‌ها ناشی از آن نیست که این افراد زنده اند. لازم به ذکر است که پزشکان موقتاً به وسیله دستگاه تنفس مصنوعی، برای فرد دچار مرگ مغزی تنفس ایجاد می‌کنند، اما با جدایی فرد از دستگاه‌های حمایت‌کننده مصنوعی، تنفس قطع شده و قلب نیز از کار می‌افتد.

مرگ مغزی از نگاه عرف

عرف جامعه شخص مبتلا به مرگ مغزی را زنده می‌پندارد چرا که احساس می‌کند همین که قلب این فرد می‌تپد به این معنا است که زنده است و به این نکته توجه نمی‌کنند که تپش قلب این فرد ناشی از کمک دستگاه‌ها است.

مرگ مغزی از نگاه قانون

در مواد قانونی صراحتاً به مفهوم مرگ مغزی اشاره نشده است. به عنوان نمونه «ماده واحده مربوط به پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آن‌ها مسلم است» را می‌توان مورد اشاره قرار داد. این ماده واحده مقرر می‌دارد «بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌تواند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد به شرط وصیت بیمار یا موافقت، ولی میت جهت پیوند به بیمارانی که ادامه حیات شان به پیوند عضو یا اعضای فوق بستگی دارد استفاده کند.»

همانطور که ملاحظه می‌شود در این ماده واحده اشاره‌های صریحی به مفهوم مرگ مغزی نشده است. با این حال از دقت در واژه‌های به کاررفته توسط قانونگذار در متن ماده واحده این طور معلوم می‌شود که مرگ مغزی را نوعی مرگ واقعی می‌داند. یکی از دلایل این ادعا آن است که در نام این ماده واحده قرار گرفتن عبارت «بیمارانی که مرگ مغزی آن‌ها مسلم است» در کنار عبارت «بیماران فوت شده»، نشان از آن دارد که در این‌ها امکان بازگشت به حیات طبیعی وجود ندارد و به این ترتیب این دو دسته حکم واحدی دارند که همان مرگ است. از طرف دیگر

در ماده اشاره شده است که پیوند اعضای افراد مبتلا به مرگ مغزی در حالتی رخ می‌دهد که خود به آن وصیت کرده باشند یا اگر وصیت نکرده باشند، ولی آن‌ها موافق چنین پیوندی باشد. همان‌طور که می‌دانیم وصیت و عمل به آن زمانی مطرح است که فرد فوت کرده باشد و تا قبل از فوت فرد، عمل به وصیت‌های وی امکان‌پذیر نخواهد بود.

تبصره ۳؛ این ماده واحده نیز مقرر می‌دارد «پزشکان عضو تیم پزشکی از جهت جراحات وارده بر میت مشمول دیه نخواهند بود.» در این جا واژه می‌میت اعم از آن است که کسی فوت کرده باشد یا دچار مرگ مغزی شده باشد؛ این ادعا که این واژه فقط به گروه اول بر می‌گردد بی پایه است، چون دلیلی نداشت که قانونگذار دسته‌بندی دوم را از عمومیت حکم موجود در ماده خارج کند.

همچنین ماده واحده اشاره دارد که «از تمامی اعضای سالم بیمارانی که مرگ مغزی آن‌ها مسلم است می‌توان استفاده کرد.» از جمله این اعضا قلب است. در حالی که با وقوع مرگ مغزی قلب ولو با کمک دستگاه همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. اگر تا قبل از برداشتن دستگاه‌ها فرد را به جهت کارکردن قلبش زنده بدانیم چطور می‌توان به جایز بودن برداشتن چنین اعضای که زندگی بیمار مبتلا به مرگ مغزی به آن‌ها وابسته است حکم بدهیم؟ علاوه بر این شیوه‌نگارش آیین‌نامه اجرایی ماده واحده نشان می‌دهد که تعریف پزشکان از مرگ مغزی که همانا عبارت است از مرگ جسمی، به تعریف قانونی از این مفهوم نیز سرایت پیدا کرده است. ماده یک آیین‌نامه مزبور اعلام می‌دارد: «مرگ مغزی عبارت است از قطع غیرقابل برگشت کلیه فعالیت‌های مغزی، کورتیکال، قشر مغز، ساب‌کورتیکال- لایه زیرین قشر مغزی- و ساقه مغزی به طور کامل»

وقوع جرم نسبت به بیمار مرگ مغزی

به گزارش مهرداد، برای تشخیص آثار ناشی از وقوع جرم نسبت به بیمار مبتلا به مرگ مغزی، ابتدا لازم است مشخص کنیم که فرد دچار مرگ مغزی زنده است یا مرده است؟ بر اساس انتخاب هر کدام از این دو دیدگاه نتیجه متفاوتی به دست می‌آید؛ در صورتی که شخص مبتلا به مرگ مغزی زنده محسوب شود، وقوع هر گونه جرمی نسبت به او همانند وقوع جرم نسبت به یک فرد عادی است و مجرم را مشمول مجازات‌های مربوط به بخش جرایم علیه اشخاص قانون مجازات اسلامی قرار می‌دهد. در صورتی که چنین شخصی را مرده فرض کنیم وقوع جرم نسبت به او مجرم را در بخش مربوط به جنایت بر مرده قانون مجازات اسلامی قرار می‌دهد.

طبق ماده ۳۷۲ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ «هرگاه کسی آسیبی به شخصی وارد کند به گونه‌ای که وی را در حکم مرده قرار دهد و تنها آخرین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال دیگری با انجام رفتاری به حیات غیرمستقر او پایان دهد نفر اول قصاص می‌شود و نفر دوم به مجازات جنایت بر میت محکوم می‌شود.» در این ماده قانونگذار به تبعیت از بسیاری از فق‌های شیعه و چه بسا در جهت رفع اختلافات پیرامون زمان مرگ، سخن از وجود حد فاصلی بین زمان حیات قطعی و زمان مرگ قطعی مطرح کرده است که به آن حیات غیرمستقر می‌گویند.

از مجموع دیدگاه‌های فق‌ها و حقوقدانان و قانونگذار می‌توان به این نتایج دست یافت که حیات مورد حمایت شرع و قانون حیات مستقر است و حیات غیرمستقر معادل مرگ واقعی و حقیقی است.

حیات غیرمستقر یعنی کسی که آخرین رمق و نای زندگی را دارد و به عبارت دیگر هر چند فرد در این حالت دچار مرگ قطعی (توقف کامل فعالیت مغز، قلب، ریه) نشده است، ولی همانند مرگ مغزی بازگشت او به حیات مستقر و مداوم محال است. به این ترتیب کسانی که در حالت حیات غیرمستقر هستند همچون بیماران مبتلا به مرگ مغزی مرده محسوب می‌شوند و صدمه بر آن‌ها جنایت بر مرده تلقی می‌شود.